



عزیز مصر به رِغْمِ برادران غیور      ز قعر چاه برآمد، به اوج ماه رسید  
 کجاست صوفی دَجَالِ کیش مُلحد شکل      بگو بسوز که مهدی دین پناه رسید

گمان همگان بر این است که این غزل در مدح شاه منصور آخرین شاه خاندان مظفری سروده شده و حتی خواند میر مؤلف تاریخ حبیب السیر که حدود یک صد و چهل سال بعد از حافظ، تاریخ خود را نوشته و حدود پانصد سال نسبت به ما به زبان حافظ نزدیک‌تر بوده، این غزل را مدح شاه منصور دانسته است، اما با دقت و بررسی و کندوکاو در این غزل معلوم می‌شود که این غزل مربوط به شاه منصور یعنی شاهی که در پایان عمر خواجه حافظ می‌زیسته، نیست، بلکه اگر انتساب غزل به حافظ مسلم باشد، خواجه این غزل را در مدح شاه شیخ ابواسحق اینجو سروده و این پادشاه حدود چهل سال پیش از شاه منصور می‌زیسته است. این دو پادشاه هر دو از ممدوحین خواجه حافظ بوده‌اند، منتها شاه شیخ ابواسحق در اوایل و شاه منصور در سال‌های پایانی عمر خواجه سلطنت کرده‌اند و هر دو از ممدوحینی بوده‌اند که خواجه خالصانه به آنها مهر می‌ورزیده و از آنها به نیکی یاد کرده است. اینک دلایلی که نظر نویسندهٔ این سطور را تأیید می‌کند:

۱. تنها دلیل انتساب این غزل به شاه منصور بودن واژهٔ «منصور» در بیت نخست است که بلافاصله نام شاه منصور را به یاد می‌آورد، ولی باید توجه داشت که واژهٔ منصور در بیت نخست، اسم خاص نیست بلکه صفت است برای رایث (پرچم یا بیرق). صفت منصور برای رایث در اغلب کتب و نوشته‌های قدیم و جدید به صورت نظم و نثر و به کثرت دیده می‌شود و اینک نمونه‌هایی از آن:

«... در این ماه سوی مرو رفت تا مثال دهد علوفات به تمامی ساختن... چون رایث منصور آن جا رسد...»<sup>۱</sup> «... و من در سنه احدى و ثلاثین که به طوس رفتم با رایث منصور...»<sup>۲</sup>  
 منوچهری دامغانی گفته:

رایث منصور او را فتح باشد پیشرو      طالع مسعود او را بخت باشد پیشکار  
 شیخ اجل سعدی فرماید:

ز ابنای روزگار به خوبی ممیزی      چون در میان لشکر منصور رایثی  
 یا در جای دیگر گوید:

روزگارت با سعادت باد، سعادت پایدار      رایثت منصور، بختت یار و اقبالت معین

یا در جای دیگر: *بیت در مدح شاه منصور*

در رفتن و باز آمدن رایت منصور بس فاتحه خواندیم و به اخلاص دمیدیم

و یا:

زنهار که از دبدبه کوس رحیلت چون رایت منصور چه دلها خفقان کرد

سلطان ولد فرزند مولوی نیز گوید:

نشـنیدی حکـایت مـنصور شـهسواری و رایت مـنصور

البته باز هم می‌توان شواهدی نشان داد، ولی به منظور جلوگیری از به درازا کشیدن سخن از آوردن شواهد بیشتر خودداری می‌شود و بنابراین واژه منصور در بیت نخست غزل می‌تواند صفت رایت باشد، ولی به صرف این دلیل نباید قانع شد و لذا توجه خوانندگان گرامی را به دلایل دیگر جلب می‌کنیم.

۲. بیت دوم صریحاً به نام شاه شیخ ابواسحاق اشاره دارد، چه نام او جمال الدین بوده و حافظ در جایی دیگر او را جمال چهره اسلام نامیده و «جمال بخت ز روی ظفر نقاب انداخت» می‌تواند اشاره به نام او باشد.

۳. نوشته‌اند شاه شیخ ابواسحق صورتی زیبا و شمایی نیکو داشته و حافظ در جایی او را «شه مُشکین کاکل» نامیده و در غزلی به مطلع «اگر آن طایر قدسی ز دم باز آید...» که اغلب صاحب نظران معتقدند این غزل در مدح شاه شیخ سروده شده، در آن آمده:

آرزومند رخ شاه چو ماهم حافظ هفتی تا به سلامت ز دم باز آید

و لذا تشبیه ممدوح به ماه در بیت سوم نیز می‌تواند اشاره به شاه شیخ باشد.

۴. آمار بیت چهارم، اگر چه هم شاه شیخ و هم شاه منصور هر دو از ممدوحین حافظ بوده‌اند و از ممدوحینی که حافظ صمیمانه آنها را مدح نموده است، ولی بین این دو پادشاه، آن که بیشتر به علم و ادب و دانش مشهور بوده، شاه شیخ است که دربار او مجمع ادبا و فضلا بوده و خود شعر نیکو می‌سروده و نوشته‌اند که در علم نجوم و ستاره‌شناسی نیز دست داشته است. مؤلف «حیب السیر» می‌نویسد هنگامی که او را برای کشتن می‌برند، این دو رباعی را می‌سراید:

افسوس که مرغ عمر را دانه نماند امید به هیچ خویش و بیگانه نماند

دردا و دریغا که در این مدت عمر از هر چه بگفتیم جز افسانه نماند

با چرخ ستیزه کار، مستیز و برو با گردش دهر، در میاویز و برو  
 یک کاسهٔ زهر است که مرگش خوانند خوش درکش و جرعه بر زمین ریز و برو  
 و لذا بیت چهارم نیز بیشتر دربارهٔ شاه شیخ صدق می‌کند تا دربارهٔ شاه منصور که مردی  
 شمشیر زن و دلاوری شجاع بوده است.

۵. در بیت پنجم، به مطلبی در مورد اختلاف با برادران اشاره شده و می‌دانیم که شاه منصور  
 برای رسیدن به سلطنت با برادران خود اختلافی نداشته است، ولی شاه شیخ بوده که برای رسیدن  
 به سلطنت با برادران کشمکش‌هایی داشته است.<sup>۲</sup>

۶. اما در بیت ششم که مسئلهٔ آمدن مهدی دین پناه مطرح شده، بویی از معتقدات تشیع به مشام  
 می‌رسد. آن چه مسلم است شاهان مظفری سنیان متعصبی بوده‌اند، ولی خاندان اینجو و از آن  
 جمله شاه شیخ مدت‌ها عمر خود را در اردوی شاهان چنگیزی گذرانده‌اند و تاریخ شاهد است که  
 شاهان آخرین چنگیزی، علاوه بر آن که مسلمان شده‌اند در زمانی به مذهب شیعه گراییده‌اند و آن  
 چه تردیدی در آن نیست آن که در اردوی شاهان آخرین مغول بسیاری از اُمرا و رجال و سرداران  
 به تشیع دلبستگی داشته‌اند، از جملهٔ این رجال، شرف الدین محمود شاه و پسرانش غیاث الدین  
 کیخسرو، جلال الدین مسعود شاه و جمال الدین شاه شیخ ابواسحق بوده‌اند. تمایل شاه شیخ به  
 تشیع به ویژه از مفاد نامه‌ای که هنگام گرفتاری از زندان به یکی از دستگیرکنندگان خود می‌نویسد  
 و به سخن علی ابن ابیطالب استناد می‌کند، تا حدی آشکار می‌شود:

«... چو حق سبحانه و تعالی، این صورت مقدر فرمود، هر آینه آن برادر جانی را ابقاء الله تعالی  
 جرمی نباشد و گویا ابیات شیخ بزرگوار سیف الدین باخرزی - قدس الله - وصف الحال ماست»:

دل خون شد و رسم جان گدازی این است از حضرت او کمینه بازی این است  
 با این همه هم هیچ نیارم گفتن شاید که مگر بنده نوازی این است  
 فی الجمله اگر عنان اختیار از دست داده و دل بر آن نهاده که آسیبی به ما برساند، آخر نه من و  
 تو یار بودیم؟ ثانیاً چون هرگز این ضعیف را چنین صورتی واقع نشده و در جمیع عمر هرگز زحمت  
 و بلایی ندیده و ضمیر آن برادر به این معنی شاهدهی عادل است، اگر از کودکان ما مثل لقلق یا  
 دیگری که آن برادر مصلحت داند پیش ما فرستد، عظیم به موقع باشد و از کتب آن برادر بعضی  
 ارسال فرماید تا به مطالعهٔ آن دفع ملالی حاصل آید و فی کل حال از محتوای سخن امیرالمؤمنین

علی (ع) با حذر می‌باید بود، آن‌جا که فرمود:

اذا تم امر دنا نـقصه      توقع زوالاً اذا قـم

به سیادت دو جهانی آن برادر محصل باد بیچاره پریشان بی گناه ابواسحق بن محمود شاه و در حاشیه نامه نوشته است:

«الله الله اگر این ضعیف را خلاصی می‌دهد یا هلاک می‌کند، جمعی از یاران ما که به شومی مصاحبت ما گرفتار شده‌اند، متعرض نشود و زحمت ما به ایشان نرسد. بریز خونم و ایشان خلاص فرما زود.»<sup>۴</sup>

حال می‌گوییم صفت منصور برای رایت در بیت نخست و نام جمال در بیت دوم و تشبیه ممدوح به ماه در بیت سوم و رسیدن مشوق قوافل دل و دانش در بیت چهارم و اختلاف برادران در بیت پنجم و استنباط تمایل به تشیع در بیت ششم، تمام اتفاقی و یا ناشی از تغییر و تفسیر نویسنده این سطور است، ولی دلیل دیگری وجود دارد که به نظر ما قاطع است.

نابغه دیگر آن زمان یعنی مولانا عبیدزاکانی<sup>۵</sup> که در عهد شاه شیخ ابواسحق می‌زیسته و با حافظ هم‌زمان و از مداحان شاه شیخ بوده است، زبان به مدح آن شاه گشوده و «در تهنیت مراجعت شاه شیخ ابواسحق به شیراز» می‌فرماید:

رسید رایت منصور شاه بنده نواز      به خرمی و سعادت به خطه شیراز

جهان گشای جوان بخت شیخ ابواسحاق      خدایگان مخالف کش موافق ساز

کجاست حاسد بدبخت گو ببین و بسوز      کجاست بنده مخلص بگو بیا و بناز

به طوری که ملاحظه می‌شود، در بیت نخست عبید، مشکل رایت منصور حل می‌شود و در بیت دوم نام ممدوح به صراحت روشن می‌گردد و در بیت سوم عبارت «کجاست حاسد بدبخت» با «کجاست صوفی دجال فعل...» و عبارت «گو ببین و بسوز» با جمله «بگو بسوز» خواجه حافظ به قدری نزدیک است که می‌توان تعیین کرد که این دو غزل در یک زمان و برای یک شاه که همان شاه شیخ است و به مناسبت مراجعت او به شیراز، سروده شده است.

